

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

موسوی
۲۹ می ۲۰۱۵

عرض سپاس خدمت آقای داکتر خیرکیار

محترم داکتر صاحب!

از این که نوشته ده سال قبلم مورد توجه تان قرار گرفت و این قلم را بزرگوارانه مورد نوازش قرار دادید، یک جهان سپاسمندم.

شما بهتر از من می دانید که سیر پرشتاب حوادث در افغانستان، چه بسا صد ها و هزاران نوشته را قبل از آن که رنگ نوشته بخشد، زمان زده و کهنه می سازد، در چنین فضائی وقتی یک نوشته و یا یک موضعگیری سیاسی از هر کسی که می خواهد باشد، تازگی اش را در بستر زمان و در بطن تحولات سریع جامعه حفظ می دارد، به نظر من بیشتر از آن که دال بر توانائی نویسنده باشد، بیانگر صحت مواضع اتخاذ شده در آن نوشته است که از تاریخزدگی و کهنه شدن در امان می ماند. توجه شما استاد بزرگوار به رساله «سال ۱۷۴۷ باز تولد یک کشور کهن» پیام مسرت بخش و رسائی بود برایم که مواضع نوشته درست و اصولی بوده و به همان اساس زمانزده نشده است.

محترم داکتر صاحب!

من بار ها هم در مصاحبه ها و هم از طریق نوشته به عرض خوانندگان رسانده ام که دوران «تکان های بزرگ اجتماعی» زمان مناسبی برای طرح و تغییر مسایل بغرنج اعتقادی و تاریخی نیست و آنهم بدین دلیل که در جریان «تکان های بزرگ اجتماعی» عوامل و انگیزه های عاطفی از قبیل عشق، علاقه، دوستی، نفرت و دشمنی بر عملکرد و کردار انسانها بیشتر تأثیر دارد تا در یک فضای عادی. در نتیجه وقتی محققى بخواهد در بطن یک تکان بزرگ اجتماعی راجع به امری تحقیق نماید و یا هم فردی بخواهد اعتقادش را تغییر دهد، به نظر من چه در جریان تحقیق و چه هم حین تغییر اعتقادی، به جای آن که عنصر تحقیق، تدقیق و بیطرفی نقش غالب داشته باشد، عوامل و انگیزه های عاطفی، دست بالا یافته، تأثیر سوء و مخرب خود را بر کل پروسه مورد نظر می گذارد.

با تأسف در کشور ما که از حدود ۴ دهه بدین سو، یکی از بزرگترین تکان های اجتماعی عصر ما را چه در سطح کشور و چه هم در سطح منطقه تجربه می نماید، عده ای از محققان و دانشمندان یا متوجه این امر نیستند و یا هم سر در آخور بیگانگانی دارند که آگاهانه و عامدانه می خواهند به جای مسایل اصلی و اساسی، مسایلی را مطرح و به خورد خوانندگان بدهند که از یک سو حل آنها هیچ سودی برای حل تضاد های اساسی جامعه ما یعنی تضاد با امپریالیزم و ارتجاع فئودالی-مذهبی ندارد و از جانب دیگر بر مبنای زنده بودن همان تکان بزرگ اجتماعی، در بسا موارد انسانها به جای آن که با مغز خود فکر نمایند، با تفنگ خود فیر می نمایند.

این قلم با حرکت از همین موضع، وقتی نوشته آقای «چهره نما» را که حدس می زدم یکی از نوکران حقیر بیگانگان و دشمنان کشور ما می باشد، خواندم، قبل از آن که کدام هموطنی از ملیت پشتون به پاسخ وی اقدام نماید، آن پاسخ را نگاشتم و اما این که چرا منی که از لحاظ تباری به یکی از اقلیت های قومی تعلق دارم، آن پاسخ را نگاشتم، به اجازه نخست توجه تان را به این واقعیت تاریخی جلب نموده، بعد آن «چرا» را مورد بحث قرار می دهم.

هر انسانی در طول عمرش هم با شانس های مثبت مواجه می گردد و هم با شانس های منفی، اگر قرار باشد در مورد شانس مثبت زندگانی خود بخواهم چیزی بنویسم، به یقین بزرگترین شانس مثبت زندگانی من در طول عمر این بوده و است که همیشه امکان تماس با انسانهای فرهیخته و دانشمند برایم وجود داشته، تا از آنها بیاموزم. یکی از آن موارد در عنفوان جوانی زمینه تماس مستمر با زنده یاد «سید اسماعیل بلخی» بود.

من که در آن زمان خلاف امروز که مناسباتی با دین و مذهب ندارم، جوانی بودم تشنه آموزش در کل به خصوص آموزش مذهبی، تا جایی که برایم مقدور بود می خواستم از آن مرد آزاده چیزی بیاموزم. این که وی در من چه دیده بود که بیدریغ داشته هایش را برایم توضیح می نمود، بر می گردد به حسن نظر خودش.

یکی از روز ها که فارغ از مزاحمت اغیار راجع به گذشته های مبارزاتی اش برای من و دو تن از دوستان نزدیکم، قصه می کرد، صحبت رسید به جریان دستگیری و تحقیقاتی که از وی صورت گرفته بود. ما بیشتر علاقه مند بودیم بدانیم که آیا پای لت و کوب و شکنجه هم در میان بوده و یا خیر؟

زنده یاد «بلخی» که نمی خواست از خود قهرمان دوران بسازد، با بسیار فروتنی گفت:

در مورد من نه تنها پای شکنجه ای در میان نبود، بلکه تمام تحقیقاتم هم صرف رد و بدل کردن یک جمله بین من و «طره بازخان» قومندان امنیه آن زمان بود. وقتی علاقه ما را به شنیدن آن جملات متوجه شد، با تأنی و دقت کامل چنین بیان داشت:

وقتی ما را دستگیر کردند و مستقیماً به محبس بردند، نمی دانم نفر چندم بودم که «طره باز خان» قومندان درب کوتاه قفلی را باز کرده و قبل از آن که داخل اتاق شود، با عتاب فرعونی، مرا مخاطب ساخته پرسید:

«تو بیگانه سیده به ای گپا چه غرض، برو در ملکیت پیش دیگه شیخایت»- توییگانه سید را به این گپ ها چه غرض، برو در مملکت خودت پیش شیخ هایت-

من هم بدون آن که از جایم برخیزم و تحمل درد زنجیر ها را بیشتر سازم، بدون معطلی گفتم:

«قومندان صایب، درست میگی [می گوئی]، ما تا زنده هستیم بیگانه و عرب هستیم، مگر وقتی مُردیم جسد ما را به نام «افغان» از ترکیه می آورید»- اشاره به آوردن جسد «سید جمال الدین افغان».

وقتی «طره باز خان» این جواب را شنید، درب کوتاه قفلی را محکم به هم زده، از همان زمان تا رهایی از زندان دیگر نه ورقی را دیدم و نه هم تحقیقی را.

محترم داکتر صاحب!

وقتی نوشته چهره نما را با آن محتوای مبتذل و تفرقه افکنانه خواندم، اولین چیزی که به خاطرم گذشت، به سان زنده یاد «بلخی» افغان بودم، به همین دلیل بر خود لازم دانستم تا آن پاسخ را هر چند نارسا و ناقص هم باشد، بنویسم.

به نظر من در چنین مواقعی، به خصوص وقتی انسان درک می نماید که نویسنده تفرقه افکن، آگاهانه و به غرض گرم ساختن میدان جنگ تمام بند ها را گسسته است، یکی از اساسی ترین روش ها جهت خنثا ساختن توطئه، در میدان رزم داخل شدن افرادی از همان طیف قومی نژادی، جهت پاسخگویی می باشد، در غیر آن خطر این که توطئه گر پیروز شده و طرف مقابل خود را در یک جنگ ناخواسته وارد میدان نماید، خیلی زیاد است.

به عبارت دیگر، وقتی در کشوری مانند افغانستان که اقوام و ملیت های مختلف در آن زندگانی می نمایند و لا محاله طبقات حاکم این یا آن ملیت و یا قوم بر دیگران ستم روا می دارند، وظیفه عناصر روشنفکر به خصوص آنهایی که تعهدی به امر انقلاب دارند، این است تا به جای حمله بر طرف مقابل، افکار انحرافی، تجزیه طلبانه، راسیستی و یا هم شونیزم عظمت طلبانه ملیت خود را به باد انتقاد بگیرد، تا از یک طرف از تشدید تضاد های تابع و حاد شدن آنها جلوگیری شده باشد و از طرف دیگر، قضایای مورد بحث از یک موضع سالم شگافته شود.

تاجائی که تاریخ حدود ۸ سال فعالیت نشراتی پورتال «افغانستان آزاد- آزاد افغانستان» نشان می دهد، هر یک از متصدیان پورتال از خانم «معروفی» و یا هم آقایان «معروفی و عزیز» گرفته تا سایرین چه قبل از ایجاد پورتال و چه هم بعد از آن، بر همین منوال حرکت مبارزاتی شان را عیار ساخته اند.

البته انجام چنین عملی، امر آسانی نیست، چه گذشته از این که عناصر متزلزل ملیت خودی را از کنار انسان دور می سازد- یکی از به اصطلاح روشنفکران مبارز، از استاد سخن آقای معروفی خواسته بود که بگذار پشتونها خود از خویشان دفاع نمایند- برچسپ فاشیست و یا راسیست را هم می تواند با خود به ارمان بیاورد.

به نظر ما در چنین حالاتی نباید از اتهامات احتمالی ترسید و خود را عقب کشید، بلکه می باید با استواری هرچه تمامتر در صحنه مبارزه ایستاد و مشت انسانهای کلاش و تفرقه افگن را باز نمود، این همان کاری بود که من با چهره نما انجام دادم و اگر بنویسم با یک مقاله به حیات مستعار نویسی اش زیر نام چهره نما، نقطه پایان گذاشتم، گزاره نگفته ام.

مطمئنم هرگاه یکی از هموطنان پشتون ما با قدرت منطق ده بار بیشتر از من، چهره نما را به مبارزه می طلبید، او هنوز هم به حیات پرازیتی اش ادامه می داد.

البته این بدان معنا نیست که ما نباید تاریخ و گذشته کشور ما را مورد بحث قرار دهیم، بلکه اصولاً بدان معناست که بدانیم: «هر سخن جانی و هر نکته مکانی دارد»